



نقد انگاره ناروا بودن ستایش‌های امیر مؤمنان علیه السلام از خود باتکیه بر خطبه‌های نهج البلاغه

زهرا حقی^۱

محمد رضا سبحانی نیا^۲

چکیده

امیر مؤمنان، امام علی علیه السلام در میان سخنان نورانی و ارزشمند خود که در قالب خطابه یا غیر آن بیان فرمودند، به دلایلی به معرفی خود پرداخته‌اند که در مواردی به تمجید، ستایش و مدح کشیده شده است. ممکن است گروهی این بیانات را با دیده ابهام نگریسته و به گمان غیر اخلاقی بودن هرگونه خودستایی و دور بودن آن از ساحت مقدس امام علیه السلام، به سخنان حضرت تردید کنند. این نوشتار بر آن است تا با رویکرد دفاع از معارف علوی، به ویژه کتاب شریف نهج البلاغه و خطبه‌های آن، از سخنان حضرت علی علیه السلام دفاع کرده و شبهه غیر اخلاقی بودن این خودستایی‌ها را دفع کند. در این راستا به این دستاورد پژوهشی نائل آمد که بیانات تمجیدآمیز امام علی علیه السلام از خود، از باب خودستایی مذموم و نکوهیده نبوده، بلکه از باب معرفی خود بر اساس ویژگی‌های شخصیتی منحصر به فردی است که حضرت دارا بودند و کاملاً روا و شایسته و به مقتضای حال و ضرورت بوده است. پس به مناسبت، حکمت‌های تمجید امام علی علیه السلام از خود، مورد توجه قرار گرفت که اهم آن‌ها عبارت‌اند از: ذکر نعمت‌های خداوند، بیان حقایق تاریخی، دفاع از خود در برابر تهمت‌ها و ارائه الگوی کامل برای هدایت مردم.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، شبهات نهج البلاغه، خودستایی، تمجید امام علی علیه السلام از خود

* تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۸

۱. کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث، گرایش نهج البلاغه، دانشگاه قرآن و حدیث (نویسنده مسئول)

Email: zahra_haggy@yahoo.com

Email: mrsobhaninia@gmail.com

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه قرآن و حدیث



مقدمه

امیر مؤمنان علیه السلام در کتاب شریف نهج البلاغه، سخنان پرمغز و گران بهایی بیان فرمودند که برای همگان قابل درک نیست؛ بنابراین برای درک آن‌ها ضرورت دارد که شخصیت این ابرمرد تاریخ به عنوان حجت الهی و الگو و اسوه مردم شناخته شود. عدم شناخت و درک سخنان والای حضرت، ممکن است سبب طرح شبهاتی شود که فضای جامعه اسلامی ما را آلوده و مسموم سازد. چنان‌که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

وَاحْذَرُوا الشَّبَهَةَ فَإِنَّهَا وُضِعَتْ لِلْفِتْنَةِ^۱ از شبهه بر حذر باشید که برای فتنه پایه‌گذاری شده است.

از جمله این شبهات، سخنان ستایش‌آمیز مولای متقیان علیه السلام از خویش در برخی خطبه‌های نهج البلاغه است که در این مقاله تلاش بر این است تا نشان دهیم که این سخنان، بازتابی از ویژگی‌هایی است که خود حضرت به آن‌ها متصف بوده و یا در واقع سیمای درخشان و منحصر به فرد ایشان است که در آینه نهج البلاغه تجلی می‌کند و الگوی کاملی را از انسانیت و رهبری جامعه اسلامی به دست می‌دهد.

برای تبیین این موضوع، ابتدا به توضیح مفاهیم خودستایی و انواع و پیامدهای خودستایی پرداخته شده است. سپس مصادیقی از نکوهش خودستایی در آیات قرآن و روایات امیر مؤمنان علیه السلام و نیز اهم مصادیق سخنان ستایش‌آمیز ایشان در خطبه‌های نهج البلاغه استخراج و در خاتمه به حکمت‌های سخنان تمجیدآمیز حضرت پرداخته شده است. با توجه به این‌که در پژوهش‌های پیشین، به خودستایی به طور عام و یا به ویژگی‌های شخصیتی حضرت، به طور خاص اشاره شده^۲، ولی به سخنان تمجیدآمیز امام علیه السلام از خود، به صورت شبهه و نیز به حکمت‌های بیان این سخنان پرداخته نشده است، در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. شایان ذکر این‌که در این مقاله هر جا حضرت و امام ذکر شده، منظور امیر مؤمنان علی علیه السلام است. برای ذکر بیانات شیوای ایشان از نهج البلاغه، از نسخه صبحی صالح و ترجمه سید جعفر شهیدی و در آیات قرآن کریم از ترجمه عبدالمحمد آیتی استفاده شده است.

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴/هـ / ۱۳۶۳ ش؛ التّص، ص ۱۵۵.

۲. نمونه: ربانی، سید جعفر؛ «ستایش‌ها و نکوهش‌های بی‌مورد»، علوم قرآن و حدیث، فرهنگ کوثر، شماره ۸۳، پاییز ۱۳۸۹؛ ص ۹۶ تا ۱۰۵؛ محمد بیگی، ایلباس؛ «امام علی علیه السلام در آینه نهج البلاغه (۱)»، علوم قرآن و حدیث، فرهنگ کوثر، شماره ۲۰، آذر ۱۳۷۷؛ ص ۷۸ تا ۸۱؛ مردانی، مهدی؛ «اعتبار سنجی انگاره ستایش امام علی علیه السلام از خلیفه دوم بر پایه خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه»، علوم حدیث، شماره ۵۹ و ۶۰ (علمی-پژوهشی)، بهار و تابستان ۱۳۹۰؛ ص ۴۵ تا ۶۹.

خودستایی با واژه‌های مدح و تزکیه شناخته می‌شود. مدح، توصیف محاسن شخص با کلام زیبا و بهتر از ستایش است.^۱ تزکیه به معنای مدح، ستایش و پاکی است که در حالت اثبات، اصلاح کردن و پاکیزه کردن است و در حالت نهی، مدح و خود بزرگ‌بینی، ستایش نفس و به پاکی نسبت دادن خویش است که بسیار ناپسند است.^۲

راغب اصفهانی تزکیه را به دو گونه مطرح می‌کند:

۱- تزکیه عملی، که پسندیده است؛ مانند آیه: ﴿فَذِ افْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۳ هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد.

۲- تزکیه زبانی، که انسان با زبان و سخن، خود و دیگری را مدح کند و به طهارت و تزکیه نسبت دهد؛ آیه ﴿فَلَا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ﴾^۴ نهی از چنین تزکیه‌ای است. نهی در آیه، تادیب و تربیتی برای زشت بودن خودستایی است و این که انسان نفس خویش را بستاید، که عقلا و شرعا ناپسند است.^۵

با توجه به مطالب گفته‌شده، آیا هر گونه خودستایی قبیح و مذموم است؟ در این صورت چه پیامدهایی دارد؟ خودستایی یعنی ستودن خود که اگر از باب مدح و تزکیه خود برای بزرگداشت و ستایش نفس و به پاکی نسبت دادن خویش و تحبیب قلوب و مقاصد مادی و دنیوی و به سبب عجب، ریا و تفاخر باشد، مذموم است؛ اما اگر برای اصلاح کردن و تزکیه عملی که همان تهذیب نفس است یا برای مقاصد معنوی و اهداف شرعی باشد، نه تنها مذموم نبوده بلکه ممدوح و حتی گاهی هم واجب است. برای نمونه در دفاع از حق خود و مردم، چنان که در دادگاه‌ها اعمال می‌شود یا ترغیب دیگران برای کارهای نیک و یا در مواردی که به ذکر نعمتی از خداوند بر خودش می‌پردازد که متضمن ستایش خود او هم هست؛ ولی هدف، ذکر نعمت الهی و تصریح به آن است و ...

۱. ابن فارس، أحمد بن فارس؛ معجم مقاییس اللغة، عبدالسلام محمد، هارون؛ قم: نشر مکتب الأعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ؛ ج ۵، ص ۳۰۸؛ (مدح: بدل علی وصف محاسن بکلام جمیل و مدحه یمدحه مدحاً: أحسنَ علیه الثناء).

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، تهران: نشر مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش؛ ج ۲، ص ۱۴۸.

۳. شمس / ۹.

۴. نجم / ۳۲.

۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۱۵۰.





انواع خودستایی

با توجه به این که مدح و ستایش از خود، بر اساس آیات قرآن، در بیشتر موارد نکوهش شده ولی در برخی موارد هم با توجه به مصادیق مذکور در خودستایی که در خصوص انبیا آمده، تایید شده است؛ بنابراین، خودستایی به قرار ذیل تقسیم می‌شود:

۱. خودستایی مذموم

در مواردی ستایش انسان از خود، مذموم و نکوهیده بوده و به عنوان آفتی در دین و زندگی است؛ از جمله: زمانی که انسان در ستایش خود و بیان ویژگی‌های خویش دروغ می‌گوید. گاهی هم دارای درجات و کمال علمی است، هر چند ستایش خود، مبتنی بر کذب نیست اما طرح آن به این معنا که من این کمال را دارم، سبب عجب و ریا می‌شود و قبیح و مذموم است.

۲. خودستایی ممدوح

در مواردی ستایش انسان از خود نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه ممدوح هم هست. بدین ترتیب که گاهی فرد دارای مراتب علمی و عملی بوده و طرح آن از باب خودستایی مذموم نیست، بلکه ضرورت اقتضا می‌کند که ویژگی‌های خود را مطرح کند و در واقع از باب اتمام حجت است؛ چنان که ائمه علیهم‌السلام نیز خود را این گونه برمی‌شمردند.^۱ و مصادیقی در آیات قرآن نیز آمده است.

حضرت یوسف علیه‌السلام به سلطان مصر فرمود:

﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾^۲ گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانایم ﴿

در قرآن از این قبیل سخنان از انبیای اولو العزم بسیار نقل شده است؛ چنان که درباره حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید:

﴿وَ حَاجَهُ قَوْمُهُ قَالَ اتَّخِجُوْنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَبْنِي﴾^۳ و قومش با او به ستیزه برخاستند. گفت: آیا درباره الله با من ستیزه می‌کنید، و حال آنکه او مرا هدایت کرده است؟ ﴿

۱. جوادی آملی، عبدالله؛ مراحل اخلاق در قرآن کریم (تفسیر موضوعی قرآن کریم)؛ قم: مرکز نشر اسراء اول، چاپ اول،

۱۳۷۷ش؛ ص ۹۷.

۲. یوسف / ۵۵.

۳. انعام / ۸۰.



گاه ضرورت‌هایی ایجاب می‌کند که انسان خود را با تمام امتیازاتی که دارد، معرفی کند؛ چرا که بدون آن هدف‌های مقدّسی پایمال می‌شود. نمونه این سخن، خطبه امام سجّاد علیه السلام در مسجد شام است، که با معرفی خود و خاندانش، توطئه و نقشه شیطانی بنی‌امیه را نقش بر آب می‌کند.^۱ و نیز در روایتی از امام صادق علیه السلام داریم، هنگامی که از مسئله ستایش خویشتن سؤال کردند، فرمودند: «گاه به خاطر ضرورت‌هایی لازم می‌شود...»^۲.

بنابراین، اگر مدح و ستایش برای مقاصد معنوی، اهداف شرعی و تزکیه عملی، همان تهذیب نفس، باشد و ضرورت ایجاب کند که انسان خود را با تمام امتیازاتی که دارد، معرفی کند یا نعمت‌های الهی را ذکر کند که متضمّن ستایش فرد هم هست یا از حقّ خود دفاع کند، این رفتار نکوهیده نیست بلکه ممدوح و گاهی هم واجب است.

پیامدهای خودستایی مذموم

در زندگی انسان، هر عملی آثار و عواقبی را به دنبال دارد که زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. خودستایی مذموم نیز پیامدهایی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- ابتلا به بیماری‌های روحی و سقوط انسان از مقام روحانیت به مرتبه حیوانیت: ریشه و منشأ خودستایی، داشتن صفت آنانیت و منیت است و کسی که مبتلای به این صفت شد، رذایل اخلاقی دیگر چون: تکبر، تجبر، ریا، حبّ شهرت و شخصیت، طلب عنوان و مدح و ثنا و تعظیم و احترام، تحقیر دیگران و اهانت به آنان، بدگویی و بدخواهی^۳ نیز در وی پدید می‌آید و چون این صفت (انانیت) ثابت و راسخ شد به حقیقت کفر و خودبینی در مقابل خدایینی، و به اطاعت نفس و پیروی خواسته خود در مقابل اطاعت و عبودیت پروردگار متعال منتهی خواهد شد. بنابراین سبب سقوط انسان از مقام والای روحانیت به کم‌ترین مرتبه حیوانیت و بلکه پست‌تر از آن می‌شود.^۴

۲- مانع رسیدن انسان به کمالات: انسان برای رسیدن به کمالات نیاز به معرفت خود دارد. این معرفت، آگاهی به نقایص و ضعف‌های خود در برابر خداوند متعال، به ویژه در قبال مسئولیت‌ها، است. و نیز این که به عظمت حضرت حقّ معترف بوده و خود را بزرگ نپنداشته و خودستایی نکند که مانع بزرگی در رسیدن

۱. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش؛ ج ۲۲، ص ۵۴۳.

۲. همان.

۳. مصطفوی، حسن؛ تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش؛ ج ۱، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۸۱.



به تکامل انسانی خواهد بود.

خودستایی از آنجا که بیانگر اعتقاد انسان به کمال خویشتن است، مایه عقب‌ماندگی او است. چرا که رمز تکامل، اعتراف به تقصیر و قبول وجود نقص‌ها و ضعف‌ها است. به همین دلیل اولیای خدا همیشه معترف به تقصیر خود در برابر وظایف الهی بودند و مردم را از خودستایی و بزرگ شمردن اعمال خویش نهی می‌کردند.^۱ بنابراین یکی از موانع رسیدن به کمالات انسانی، خودستایی است. چنین فردی با توجه به پنداشت کمال خود و جهل به ضعف و نقص خود در مقابل عظمت پروردگار متعال، از هرگونه تلاشی در این زمینه بازمانده و نمی‌تواند استعدادهای بالقوه خود را به بالفعل تبدیل کند؛ بنابراین سبب عقب‌ماندگی او می‌شود.

۳- از یاد بردن خدا و نعمت‌های اعطایی او: صاحب صفت خودستایی، خدا را از یاد می‌برد و نعمتی را که در اختیار دارد حاصل هوش و تلاش خود می‌داند و به این فکر نمی‌افتد که خدا این نعمت را به او داده است^۲ و شعار ﴿إِنَّمَا أَوْتَيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۳ آنچه به من داده شده، در خور دانش من بوده است ﴿سر می‌دهد. در حالی که بایستی اعتقاد داشته باشد که ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾^۴ این بخشش پروردگار من است؛ چرا که خداوند، خود فرمان ذکر نعمت خدادادی داده است: ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۵ و از نعمت پروردگارت سخن بگویی. ذکر نعمت‌های الهی، همه برای توجه دادن به صاحب نعمت و زدودن غفلت انسان است. انسان غافل قدر نعمت‌ها را ندانسته و گاهی فراموش می‌کند که غرق در نعمت است، حتی خدا را نیز از یاد می‌برد.

۴- دوری از حق: محروم و رانده شدن از مقام قرب خداوند و قرار گرفتن در زمره اعدا و مخالفان، به واسطه خودستایی است.^۶ دعوی کردن از خودبینی، خودستایی و خودنمایی بر می‌خیزد به گونه‌ای که ابلیس با خودبینی و خودستایی از مقام قرب خداوند متعال محروم و رانده شد و از اعدا و مخالفان گردید. بنابراین انسان باید همیشه خود را در مقابل عظمت پروردگار عالم، حقیر دانسته و نسبت به مسئولیت‌هایی که در قبال

۱. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ پیشین؛ ج ۲۲، ص ۵۴۳.

۲. جعفری، یعقوب؛ تفسیر کوثر، قم: نشر هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش؛ ج ۵، ص ۱۸۸.

۳. قصص / ۷۸.

۴. نمل / ۴۰.

۵. ضحی / ۱۱.

۶. منسوب به الامام الصادق، جعفر بن محمد علیه السلام؛ مصباح الشریعه، ترجمه حسن مصطفوی؛ تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، ۱۳۶۰ ش؛ ص ۴۳۱.

حضرت حقّ دارد، کوتاهی نکرده و خود را بزرگ نپندارد تا سبب دوری و محرومیت او از مقام قرب الهی نشود.

نکوهش خودستایی

با توجه به تعریف خودستایی، اگر مدح و ستایش فرد برای بزرگداشت و ستایش نفس و به پاکی نسبت دادن خود و برای نیات و مقاصد مادی و دنیوی باشد، مذموم بوده و بر اساس آیات و روایات نکوهش شده است. بنابراین، مصادیقی از قرآن کریم و روایات امیر مؤمنان علیه السلام در نکوهش خودستایی مذموم، آورده می‌شود.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَا تَزُكُّوا انْفُسَكُمْ هُوَ اعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾^۱ پس خودستایی مکنید او به حال هر که متقی (در خور ستایش) است، از شما داناتر است ﴿

﴿الْمَ تَرِ الْمِ الْذِينَ يَزُكُّونَ انْفُسَهُمْ بَلِ اللّٰهُ يَزَكِيْ مَنْ يَّشَاءُ﴾^۲ آیا آنان را ندیده‌ای که خویشان را پاک و بی عیب جلوه می‌دهند؟ آری خداست که هر که را که خواهد از عیب پاک گرداند ﴿

در این آیه، اشاره به یکی از صفات نکوهیده شده که گریبان‌گیر بسیاری از افراد و ملّت‌ها می‌شود و آن خودستایی و خویشان را پاک نشان دادن و فضیلت برای خود ساختن است؛ و تنها او است که از روی حکمت و مشیت بالغه بدون کم و زیاد، افراد را بر اساس شایستگی‌هایی که دارند، مدح و ستایش می‌کند. بنابراین در این آیه مردم از تزکیه نفس و خودستایی، منع و نهی شده‌اند و این امر فقط توسط خدای عزّوجلّ مجاز شمرده شده است که کسی را تزکیه و ستایش فرماید.

حضرت امام علیه السلام در بازداشت خود از ذکر فضایل خویش می‌فرماید:

وَ لَوْلَا مَا مَهَى اللّٰهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَدَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَاتَمَجُّهَا اِذْ اُنُ السَّامِعِيْنَ؛^۳ و اگر نبود که خداوند پاک شمردن خویش را نهی کرده است، فضیلت‌های انبوهی را یاد می‌کرد که دل‌های مؤمنان با آنها آشنا است و در گوش شنوندگان خوش‌آوا است.

۱. نجم / ۳۲.

۲. نساء / ۴۹.

۳. هاشمی خوئی، میرزا حبیب‌الله؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تحقیق ابراهیم میانجی، ترجمه حسن‌زاده آملی، حسن؛ کمره‌ای، محمدباقر؛ تهران: مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۰هـ؛ ج ۱۹، ص ۹۳.





همچنین در مذمت خودستایی مذموم می‌فرمایند:

أَفْجَحُ الصِّدْقِ ثَنَاءَ الرَّجُلِ عَلَى نَفْسِهِ^۱ زشت‌ترین راستگویی، تعریف انسان از خودش است. و نیز حضرت می‌فرمایند: «مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَهَا»^۲ هر که ستایش کند نفس خود را، بکشد آن را». زیرا که این عجب و خودبینی است که سبب هلاکت معنوی می‌شود. این مطلب نشان می‌دهد که عجب و خودبینی، انگیزه و موجبات خودستایی فرد را فراهم می‌کند. با توجه به آیات قرآنی و روایات حضرت امام علیه السلام، خودستایی که برای فخر و مباهات و از باب جهل، غفلت، بزرگداشت نفس و ... باشد، نکوهش و مذمت شده است.

اهمّ مصادیق ستایش‌های امام علیه السلام از خود در خطبه‌های نهج البلاغه

امیر مؤمنان علیه السلام در کتاب نهج البلاغه به ویژه خطبه‌های آن، بنا به دلایلی به معزفی خویش پرداخته که در برخی موارد به تمجید و ستایش کشیده شده است و این بیانات از چنان معانی ژرف و عمیقی برخوردار است که ممکن است برخی به علت عدم درک این سخنان و انگاره غیر اخلاقی بودن هرگونه خودستایی و نکوهیده بودن آن، با توجه به آیات و روایات، به این نوع سخنان حضرت تردید کنند. از این رو، با توجه به اهمیت مسئله و فراوانی و پراکندگی این سخنان، به ویژه در خطبه‌های نهج البلاغه، برای بررسی موضوع ضرورت دارد که مصادیق بیانات تمجیدآمیز امام علیه السلام ذکر گردد، که اهمّ آن‌ها به ترتیب ذیل است:

۱- علم و دانایی

مقام علمی امام علیه السلام چنان شامخ و بلند است که خود ایشان در فرازی از نهج البلاغه می‌فرمایند:

بَلْ أَنْدَجَحْتُ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ بَحْتُ بِهِ لَأَضْطَرُّنْتُمْ أَضْطِرَابَ الْأَرْضِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ^۳ آما چیزی می‌دانم که بر شما پوشیده است و گوشتان هرگز ننوشیده است. اگر بگویم و بشنوید به لرزه در می‌آید و دیگر بجای نمی‌آید، لرزیدن ریسمان در چاهی ته آن ناپدید.

۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح سید مهدی رجائی؛ قم: دارالکتاب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰هـ؛ ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۲۹۴۲؛ محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی؛ قم: دار الحدیث، ۱۳۷۷ ش؛ ج ۱۰، ص ۴۴۵.

۲. خوانساری، جمال‌الدین محمد؛ شرح بر غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ش؛ ج ۵، ص ۴۴۶.

۳. سید رضی؛ نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح؛ قم: مؤسسه دارالهجره، چاپ اول، بی‌تا؛ خطبه ۵، ص ۵۲.

۲- بصیرت و یقین

حضرت در برخی از بیانات خود بر این حقیقت پای فشرده که مقام بصیرت و یقین دارند:

وَ اَنْ مَعِيَ لَبْصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لُبْسَ عَلَيَّ وَ اَيْمُ الله لَا فَرِطَنَ هُمْ حَوْضًا اَنَا مَا تَحْتَهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَ لَا يَعُودُونَ اِلَيْهِ؛^۱ حقیقت بینی من با من است، نه حق را از خود پوشیده داشته‌ام و نه بر من پوشیده بوده است. به خدا سوگند، برای آنان آنگیزی پر کنم که چون بدان درآمدند، برون شدن نتوانند و چون برون شدند، خیال بازگشتن در سر نپروراندند.

۳- شجاعت

حضرت در خطبه قاصعه در توصیف شجاعت خویش می‌فرماید:

اَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَالِ كَلِيلِ الْعَرَبِ وَ كَسَّرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَيْبَعَةٍ وَ مُضَرَ؛^۲ من در خردی، بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان ربیع و مضر را هلاک ساختم.

۴- عدالت

حضرت در توصیف عدالت خود می‌فرماید:

وَ الله لَوْ اَعْطِيتُ الْاَقْلِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلَيَّ اِنْ اَعْصَى اللهَ فِي نَمَلَةٍ اسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛^۳ به خدا، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان‌هاست به من دهند، تا خدا را نافرمانی نهایم و پوست جوی را از مورچه‌ای به ناروا برابیم، چنین نخواهم کرد.

با توجه به موارد مذکور برای بررسی مسئله، پس از ذکر اهمّ مصادیق، به حکمت‌های بیانات تمجیدآمیز امام از خویشتن می‌پردازیم و ضمن شناساندن شخصیت بارز ایشان به عنوان انسان کامل و الگویی برای مردم که جزء ضروریات عصر حاضر است، به ارائه تصویری از ایشان، از زبان خود ایشان که در نهج البلاغه ارائه شده است، می‌پردازیم و نشان خواهیم داد که امام علیه السلام آنچه ایراد فرمودند، از باب خودستایی مذموم و همراه با نیت دنیوی و مادی نیست بلکه به نیت الهی و بر اساس حکمت‌ها و فواید و نیاز و اقتضای حال بوده و در حقیقت برای شناساندن امام و پیشوا و الگوی مردم به آن‌ها است و در راستای وظایف امامتی و هدایت‌گری ایشان تحلیل می‌شود.

۱. همان، خطبه ۱۰، ص ۵۵.

۲. همان، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰.

۳. همان، خطبه ۲۲۴، ص ۳۴۷.





حکمت‌های تمجید امام علیه السلام از خود

با توجه به این که در آیات و روایات امام علیه السلام، خودستایی نکوهش شده و از موانع رسیدن به کمال و تعالی انسانی است و با سیرهٔ امیر مؤمنان علیه السلام نیز بر نمی‌تابد، پس چرا حضرت در خطبه‌های نهج البلاغه از تعابیر بلند و تمجیدآمیز برای خود استفاده کرده‌اند؟

پیش‌تر تبیین شد که خودستایی، زمانی مذموم و قبیح است که به دروغ یا برای فخر و مباهات، ریا، غرور و برتری‌بینی و عجب، یا از روی جهل و ناآگاهی از خود و عظمت پروردگار، بزرگ شمردن اعمال خود و نیز غفلت و تفکرات جاهلی باشد که منجر به سقوط انسان و مانع رسیدن به کمالات می‌شود. اما اگر خودستایی از باب معرفتی و شناساندن ویژگی‌های شخصیتی فرد باشد و ضرورت اقتضا کند که ذکر شود، مذموم نیست. بنابراین، سخنان امیر مؤمنان علیه السلام نیز از این باب است که نه تنها مذموم نیست، بلکه بسیار شایسته هم هست.

اینک به ذکر اهمّ دلایل و حکمت‌های تمجید امام علیه السلام می‌پردازیم:

الف) ذکر نعمت‌های خداوند

بیانات مربوط به کمالات نفسانی، در حقیقت بیان نعمت‌هایی است که خداوند به شخص اعطا فرموده است. البته در صورتی که تمام این کمالات را به خداوند منتسب دانسته و شعار ﴿أَنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۱ آنچه به من داده شده، در خور دانش من بوده است ﴿سر ندهد. بلکه باید اعتقاد داشته باشد که ﴿هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي﴾^۲ این بخشش پروردگار من است؛ چرا که خداوند در آیه ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۳ و از نعمت پروردگارت سخن بگویی ﴿، خود فرمان ذکر نعمت خدادادی داده است و در جای دیگر تعبیر ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^۴ از آن نعمتی که بر شما ارزانی داشتم یاد کنید ﴿ که توصیه به یاد کردن نعمت‌های خداست، بارها در آیات قرآن آمده است. همهٔ این موارد برای توجّه دادن به صاحب نعمت و از این رهگذر برای ایجاد «حُبّ الهی» و کشاندن بندگان به وادی ذکر و عبادت و ادای حقّ بندگی است. یادآوری نعمت، غفلت انسان را می‌زداید. وقتی غفلت باشد، انسان قدر نعمت‌ها را نمی‌داند و گاهی از یاد می‌برد که غرق در نعمت است.

۱. قصص / ۷۸.

۲. نمل / ۴۰.

۳. ضحی / ۱۱.

۴. بقره / ۱۲۲.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز خود به این مطلب اشاره فرموده‌اند:

انا الذى فقأت عين الشرك و ثللت عرشه غير ممتنّ على الله بجهادى و لا مدل اليه بطاعتى و لكن احدث بنعمة ربى؛^۱ من كسى هستم كه چشم شرك را از كاسه در آوردم و بنياد آن را در هم شكستم. با اين حال به خاطر جهادم بر خداوند متنى ندارم و به خاطر طاعتم نازى بر او نمى فروشم، بلكه تنها از نعمت پروردگارم سخن مى گويم.

حضرت با ذكر ويژگى‌هاى شخصيتى خود كه خداوند به ايشان اعطا فرمودند، از جمله: نعمت علم، شجاعت، عدالت و ... مى‌خواهند اداى حق خداوند را بازگو كنند. مثلاً وقتى از شجاعت خود سخن مى‌گويند، در واقع حق اداى نعمت خدا را كه جهاد در راه خدا و مبارزه با شرك باشد، بازگو مى‌كنند.

امام على علیه السلام در حقيقت با ذكر نعمت‌هاى خداوند، به مراتب قدرشناسى و توجه خود به خداوند متعال، ضمن ابراز بندگى خالصانه و حب الهى، ايفائى وظيفه را كه در حقيقت اداى حق خدا است، اشاره مى‌كند و تمام اين نعمت‌ها را از خداوند متعال مى‌دانند: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾، و هرگز شعار ﴿أَنَّمَا أَوْتَيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ را سر نمى‌دهند و با ذكر آن‌ها، نشان مى‌دهند كه همواره به ياد خدا بوده و هرگز از او غافل نبستند. بنا بر اين برخى از سخنان تمجيدآميز امام از باب ذكر نعمت‌هاى خداوند بوده كه كاملاً بجا و شايسته است.

ب) بيان حقايق تاريخى

دومين دليل تمجيد امام علیه السلام از خويش، زدودن پرده از چهره تاريخ و بيان حقايق تاريخى است. زيرا پس از رحلت پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مسير امامت منحرف و رهبرى جامعه به نااهلان انتقال يافت. بنا بر اين، بيشتر حقايق تاريخى در هاله‌اى از ابهام فرو رفت و سيمای شخصيت والای حضرت در تاريخ پوشيده ماند.

امام علیه السلام با توجه به اين واقعيّت تلخ تاريخى، خواستند گوشه‌اى از شخصيت والای خويش را نمايان سازند و براى مقابله با اين حرکت ناپسند، به ذكر ويژگى‌هاى خود پردازند. بنا بر اين، حضرت در فراز نخست خطبه شفشقيه، به شكايّت از غصب خلافت و طرح ويژگى‌هاى خود مى‌پردازند.

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ أَنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِ السَّيْلِ
وَ لَا يَرْفَعِي إِلَيَّ الطَّيْرُ؛^۲ هان به خدا سوگند فلان جامه خلافت را پوشيد و مى‌دانست خلافت

۱. ابن أبي الحديد، عز الدين أبو حامد؛ شرح نهج البلاغه، تصحيح محمد أبو الفضل إبراهيم؛ قم: كتابخانه عمومى آية الله مرعشى نجفى، چاپ اول، ۱۳۳۷ش؛ ج ۲۰، ص ۲۹۶.

۲. سيد رضى؛ نهج البلاغه، تصحيح صبحى صالح؛ پيشين؛ خطبه ۳، ص ۴۸.





جز مرا نشاید، که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش در آید. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قلّه ام گریزان.

امام علیه السلام در این فراز از خطبه ششقیه، ضمن نکوهش خلیفه اول به دلیل عدم شایستگی وی در تصاحب خلافت، این جایگاه را مختص خود دانسته و به ذکر ویژگی‌های شخصیتی خویش می‌پردازد، که جایگاه ایشان نسبت به حکومت و خلافت، چون جایگاه محور به سنگ آسیاب است یعنی تنها ایشان شایستگی قرار گرفتن در جایگاه محوریت و رهبریت جامعه را دارند نه غیر ایشان. حضرت با عبارت «يُنَحِّدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»، به علوم و معارف بلند و والای خود اشاره می‌کنند که چون سیل از قلّه کوهسار وجود بی‌کران ایشان، سرازیر است؛ چنان‌که ابن ابی‌الحدید نیز بر این موضوع صحنه گذاشته است.^۱

امام علیه السلام با اشاره به عبارت «وَلَا يُزْقَى الْآبِي الطَّيْرُ»، بیان می‌کنند که مرغ بلند پرواز اندیشه‌ها به کرانه آن نمی‌تواند نزدیک شود. به عبارت دیگر هیچ اندیشه بلند پروازی به قلّه شامخ و بلند اندیشه والای ایشان نمی‌رسد. علمی که بیشتر صحابه و بزرگان امت اسلامی به آن معترف بوده و او را اعلم و افضل مردم می‌دانستند.^۲ امام علیه السلام صاحب چنان فضایی بودند، در صورتی که خلفای سه‌گانه چنین امتیازی را نداشتند، تا جایی که ابوبکر در زمان حیاتش، فسخ بیعت مردم را درخواست می‌کرد و می‌گفت:

اقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَيَّ فِيكُمْ؛^۳ ای مردم بیعت خود را از من فسخ و مرا از خلافت عزل کنید که من از شما بهتر نیستم و حال این‌که علی علیه السلام در میان شما است.

ولی چند روز از عمرش مانده خلافت را برای عمر وصیت کرد. خلیفه دوم نیز همواره این جمله را تکرار می‌کرد که: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»؛^۴ اگر علی نبود عمر به هلاکت می‌رسید، یا با بیان

۱. ابن ابی‌الحدید، عزالدین أبو‌حامد؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۲۰-۱۷، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، بحث مفصلی در این زمینه بیان کرده و یک یک را از علوم اسلامی ذکر می‌کند و چگونگی ارتباط و پیوندش را از نظر تاریخی با اقبانوس علم علی علیه السلام شرح می‌دهد.

۲. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار، تصحیح جمعی از محققان؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ؛ ج ۴۰، ص ۱۷۳؛ ابن طاووس، علی بن موسی؛ الطرائف، ترجمه داود الهامی؛ قم: نشر نوید اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش؛ ص ۳۰۲.

۳. سیدرضی؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، ترجمه سید علی نقی فیض الاسلام؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام، چاپ پنجم، ۱۳۷۹ش؛ ج ۱، ص ۴۸؛ طریحی، فخرالدین بن محمد؛ پیشین؛ ج ۳، ص ۴۲۰.

۴. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم؛ المسترشد فی امامة علی علیه السلام؛ تحقیق أحمد محمودی؛ قم: نشر کوشان‌پور، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ؛ ص ۵۴۸؛ بر اساس اعتراف دانشمندان اهل سنت، عمر در دوران حکومت خود بارها اعتراف کرد که: «لو لا علی لهلك عمر؛ اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد»؛ سید رضی؛ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی؛ قم: مؤسسه انتشارات مشهور، چاپ اول، ۱۳۷۹ش؛ ص ۴۷، پاورقی ۲؛ الغدیر، ج ۳، ص ۹۷.



عبارت «لا ابقانی الله لمُصَلَّةٍ لیسَ لَهَا ابُو الحَسَنِ؛^۱ خداوند مرا در مشکلی که ابوالحسن در آن نباشد، باقی نگذارد»، بر دانش اندک خود و نیازمندی‌اش به امیر مؤمنان، علی بن ابی‌طالب علیه السلام اقرار و تصریح می‌کند. اما در مقابل آن‌ها امام علیه السلام می‌فرماید:

ایها النَّاسُ سَلُونی قَبْلَ انْ تَفْقِدُونی فَلَا تَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ اَعْلَمُ مِنِّی بِطَرُقِ الْاَرْضِ؛^۲ مردم از من پرسید پیش از آن‌که مرا نیابید، که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌دانم.

مفهوم این سخن این است که راه‌های زمینی را از افراد دیگر هم می‌توانید بیسید، اما از من راه‌های آسمانی را بیسید که هیچ کس نمی‌داند. باید این حقایق برای مردم روشن می‌شد تا مردم ناآگاه، از دست دادن وجود پر فیض امام را احساس کنند.

بیانات امام علیه السلام در این باره، روشنگری برای مردم و بیان حقایق بود؛ از جمله این وقایع و حقایق، کنار گذاشتن سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خلفای پیشین و عمل به سیرهٔ شیخین بود که برخی بدعت‌ها را به جای سنت پیامبر نهادند. بنابراین، ارزش‌ها به ضد ارزش و بالعکس تبدیل شدند.^۳ همچنین سیاست اصلی زمان حکومت خلیفه‌های اول و دوم، بر جدایی و تجزیهٔ قرآن از احادیث پیامبر بنا نهاده شده بود؛ امام علیه السلام در مقابل چنین سیاستی و حتی ممانعت از تفسیر قرآن و جلوگیری از اشاعهٔ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ملزم به افشاکاری بودند تا با طرح امتیازات منحصر به فرد خود، حق حکومت خود را که به نص الهی از آن ایشان بود، اما خلفای سه‌گانه بدون در نظر گرفتن شواهد و مدارک گوناگون همه را زیر پا گذاشته و حق حضرت را به تاراج برده بودند، با روشنگری حقایق برای مردم و مبارزه با فضای آلوده و مسموم، دفاع و احیا کنند.

بنابراین، سخنان تمجیدآمیز امام علیه السلام در این راستا، برای بیان حقایق تاریخی و روشنگری مردم و دفاع از حق غضب‌شدهٔ خود بود که نه تنها این سخنان ایشان مذموم و نکوهیده نبوده، بلکه بسیار شایسته و بجا نیز بوده است.

ج) دفاع امام علیه السلام از خود در برابر تهمت‌ها

مخالفان حکومت، با توجه به عدم برخوردارگی از ویژگی‌های شخصیتی منحصر به فردی که امام علیه السلام

۱. کراچکی، محمد بن علی؛ الرسالة العلویة فی فضل امیر المؤمنین (علیه السلام) علی سائر البریه، تحقیق عبدالعزیز کریمی؛ قم: نشر دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۷هـ؛ مقدمه، ص ۱۱.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح؛ پیشین؛ خطبه ۱۸۹، ص ۲۸۰.

۳. امام علیه السلام در خطبه ۱۰۸، خبر از مسخ ارزش‌ها در حکومت بنی امیه می‌دهند.



داشتند، با غصب خلافت، اتهام‌هایی نیز بر ایشان وارد کردند و ترفند آنان این بود که با وارد کردن برخی اتهام‌ها، وانمود کنند که دستیابی آن‌ها به منصب خلافت، اقدامی به حق بوده و هرگونه اعتراض از سوی امام برخلاف میل آنان، در واقع از سر حسادت است.^۱

بی‌گمان وارد کردن چنین اتهام‌های ناروایی، سبب شد از یک سو بر خلافت امام که حق الهی ایشان بود، سرپوش گذاشته و از دیگر سو، حضرت را به نوعی واکنش منفی بکشانند و به این ترتیب سبب دوری و انزوای ایشان از صحنه اجتماع و سیاست شوند تا این که امام، متعزّض اعمال حاکمان نشود و از هرگونه اقدامی برخلاف میل آنان بپرهیزند. در حالی که، یکی از دلایل غصب خلافت امام علیه السلام را می‌توان رشک و حسدورزی بر ایشان در عرصه‌های گوناگون دانست، که این خصیصه رذیله سبب باز داشتن حضرت از خلافت شد. با توجه به شواهد و گزارش‌های تاریخی، حضرت امام علیه السلام، از شمار فراوانی از فضیلت‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد برخوردار بودند، از این رو همواره به یقین، این زمینه وجود داشته است که از سوی دیگران مورد رشک و حسد قرار گیرد. خصایصی که دیگران به شدت در آرزوی کسب حتی یکی از آن‌ها بودند. از جمله: عمر به مردم گفت:

سه خصلت به علی علیه السلام داده شده که هرگاه یکی از آن‌ها برای من بود، من آن را بهتر از شتران سرخ موی می‌پسندیدم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش را به او داد و از او فرزند بهم رسانید، همه درهای خانه‌هایی را که به مسجد باز می‌شد، بست و در خانه او را به جای گذاشت و سوم این که روز جنگ حنین، پرچم پیروزی را به او داد.^۲

این سخنان در مواردی به وسیله برخی نیز ابراز شده و در حافظه تاریخ مانده است. جای شگفتی است که مخالفان و غاصبان حکومت، در مقابل این همه حسادت و رشک بر حضرت، تهمت رشک و حسادت حضرت بر خود را مطرح می‌کردند. در ماجرای تدفین حضرت زهرا علیها السلام که بر اساس وصیت ایشان، بدون حضور ابوبکر و عمر، شب هنگام انجام گرفت، عمر بر آشفت و در خطاب به حضرت علی علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب گفت: «ای بنی‌هاشم! شما هرگز حسادتی را که از قدیم بر ما داشته‌اید، رها نخواهید کرد».^۳

۱. پس از ماجرای سقیفه، حضرت علی علیه السلام، خود چنین فرمودند: «... اگر سخنی بگویم (و حق خود را بطلبم) می‌گویند برای حرص به امارت و پادشاهی است (چنان‌که عمر مکرر این سخن را گفت) و اگر خاموش نشسته، سخنی نگویم، می‌گویند از مرگ و کشته شدن می‌ترسد، ...»؛ ر.ک: سیّد رضی؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، ترجمه سیّد علی نقی فیض الاسلام؛ پیشین؛ خطبه ۵، ص ۵۷.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی؛ پیشین؛ ص ۱۷۰، به نقل از: ذخائر العقبی، ص ۷۷.

۳. مجلسی، محمدباقر؛ پیشین؛ ج ۲۸، ص ۳۰۵ و ج ۴۳، ص ۱۹۹.



حضرت امير مؤمنان عليه السلام، خود تنها در دوران خلافتش، اين مجال را يافت تا از رشك و حسد ديگران بر خود پرده بردارد، چنان كه هنگام عزيمت براي رويارويي با پيمان شکنان در بصره (جنگ جمل)، ضمن سخنانی کوتاه، با شكوه از قريشيان، فرمودند:

وَاللّٰهُ مَا تَنْقُمُ مِنَّا قُرَيْشٌ اِلَّا اِنَّ اللّٰهَ اَخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ^۱ به خدا قريش از ما كينه نكشيد، جز براي آن كه خدا ما را بر آنان گزید.

اين سخن از يك سو به صراحت، بيانگر نگاه امام عليه السلام، به خلافت و ولايت خود كه يك گزينش الهی است، بوده و از سوی ديگر حاکی از حسد قريشيان، بر چنين گزينشی است. چنان كه در فرمايش صريح حضرت هنگام عزيمت براي جنگ با اصحاب جمل، همين دو جنبه بسيار آشكار است:

... وَ اِنَّهَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِّمَنْ اَفَاءَهَا اللّٰهُ عَلَيْهِ...^۲ ... جز اين نيست كه آنها (اصحاب جمل)، اين دنيا (خلافت و امارت) را طلب می کنند، به دليل حسد ورزیدن به کسی كه خداوند، آن را به او برگردانده است ...

بدین ترتیب توطئه ناكثين مبنی بر رشك و حسد آنان بر خویش را افشا می کنند. حضرت وقتی شنیدند كه بنی امیه با تهمت های فراوان، آن حضرت را در خون عثمان شريك می پندارند، در دفاعیات خود در برابر تهمت ها فرمودند:

اَوْ لَمْ يَنْهَ بَنِي اُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي اَوْ مَا وَزَعَ الْجُهَالُ سَابِقَتِي عَنْ تَهْمَتِي وَاَلَمْ يَعْظُمُ اللّٰهُ بِهِ اَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي اَنَا حَجِيحُ الْمَارِقِينَ وَ حَصِيْمُ النَّاَكِيثِينَ الْمُرْتَابِينَ وَ عَلَي كِتَابِ اللّٰهِ تُعْرَضُ الْاَمْثَالُ وَ بِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ^۳ آیا شناختی كه فرزندان امیه از من دارند، آنان را از عيب بر من نهادن باز نمی دارد؟ آیا پيشينه ام در اسلام، نادانان را بر جای نمی نشاند و بر سر عقل نمی آرد تا به من تهمت نزنند و بيش سر ريش دلم را نکنند؟ آنچه خدا آنان را بدان پند داد، از بيان من رساتر است. من از دين بيرون شدگان را به حجّت مغلوب کنم و آنان را كه در شبهت اند با برهان محكوم و منكوب کنم و هر كار شبهه ناك را به كتاب خدا عرضه كنند و بندگان را

۱. سيّد رضی، نهج البلاغه، تصحيح صبحی صالح؛ پيشين؛ خطبه ۳۳، ص ۷۷.

۲. ابن أبي الحديد، عزّ الدّين أبو حامد؛ پيشين؛ خطبه ۱۷۰، ص ۲۹۷-۲۹۵؛ گفتنی است كه عبارت عربي «اَفَاءَهَا اللّٰهُ عَلَيْهِ» يعنى «رَدُّهَا عَلَيْهِ» آن را بدو برگردانيد». البته ابن أبي الحديد كه سَنِي معتزلی است، در صدد برآمده است تا عبارت مزبور را بنا بر مسلک خود توجیه کند. ر.ك: همان، ص ۲۹۸-۲۹۷؛ سيّد رضی، نهج البلاغه، تصحيح صبحی صالح؛ پيشين؛ خطبه ۱۶۹، ص ۲۴۴.

۳. سيّد رضی، نهج البلاغه، تصحيح صبحی صالح؛ پيشين؛ خطبه ۷۵، ص ۱۰۳.



بدانچه در دل دارند پاداش دهند.

معاویه با دسیسه و نیرنگ‌بازی و دامن زدن به اختلافات میان مسلمانان، با تحریک مردم به قتل عثمان و تحریک ناکثین بر خون‌خواهی عثمان (خلیفه مقتول)، به انتقام‌گیری از امام علیه السلام و غیر آن وا داشته است.

بنابراین اتهام قتل عثمان به امام، یک بازی سیاسی از سوی معاویه و ناکثین، برای انحراف افکار عمومی و بازداشت خلافت از حضرت بود. در صورتی که امام روشنگری کردند که از هیچ کوششی در حفظ جان او در مقابل شورشیان دریغ نورزیده و این معاویه و ناکثین بودند که با دسیسه و نیرنگ، بستر قتل او را فراهم کردند و در نهایت، قتل وی نتیجه یک انقلاب و خیزش بزرگ مردمی بود.

جریان انحرافی خوارج که زمینه‌ساز آن، توطئه شیطانی معاویه، مسئله تحکیم و قرآن بر سر نیزه کردن بود و عوامل و ابادی معاویه در داخل لشکر امام، در پروراندن و رشد این جریان انحرافی نقش اساسی داشتند، حضرت را به خروج از اسلام و کفر متهم کردند. امام پس از اطلاع از ماجرای حکمیت و نیرنگ عمرو عاص که ابوموسی را فریب داد و بر اساس شروطی که برای حکمیت قبول کردند و عملی نشد، ضمن خطبه‌ای فرمودند:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجْرَبِ تُورِثُ الْحُسْرَةَ وَ تُعَقِّبُ النَّدَامَةَ وَ قَدْ كُنْتُ أَمْرُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ فَأَيُّكُمْ عَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجَفَاءِ وَ الْمُنَابِذِينَ الْعَصَاةِ...^۱ اما بعد، نافرمانی خیر خواه مهربان، دانای کاردان، دریغ خوردن آرد و پشیمانی به دنبال دارد. درباره این داوری رأی خویش را گفتم، و آنچه درون دل داشتم از شما ننهفتم، «رأی راست آن بود، اگر می‌پذیرفتید». اما مخالف‌وار، سر باز زدید و نافرمانی پیش گرفتید، جفا ورزیدید و به راه عصیان رفتید ...

امام علیه السلام در فرازی از خطبه فرمودند:

إِيهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِي جُرَيْرِي عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ عَلَيْهَا وَ أَشْتَدَّ كَلْبُهَا^۲ ای مردم من فتنه را نشاندم و کسی جز من دلیری این کار را نداشت، از آن پس که موج تاریکی آن بر خاسته بود و گزند، همه جا را فرا گرفته.

این مطلب به عقیده مفسران و شارحان نهج البلاغه درباره خوارج و دفع فتنه آنها است و دشواری

۱. همان، خطبه ۳۵، ص ۸۰.

۲. همان، خطبه ۹۳، ص ۱۳۷.



مبارزه با خوارج که گروهی به ظاهر متدین بودند. با توجه به موارد فوق، می‌توان دریافت که سخنان حضرت علیه السلام، از نوع خودستایی مذموم نیست، بلکه در دفاع از خود و پاسخ به اتهام‌هایی است که برخی چون معاویه و ... از روی حقد و کینه و رشک و حسدورزی، و برخی چون خوارج از روی کوتاه‌بینی و جمودفکری، به امام وارد کرده و این مشکلات را برایشان فراهم آورده بودند. پس امام علیه السلام به ناچار و از روی ضرورت با توجه به اقتضای حال، آن سخنان را ایراد فرمودند.

د) معرفی الگوی کامل برای هدایت مردم

با توجه به این که حضرت امام علیه السلام دست پرورده تعلیم و تربیت معلّم و مربّی کلّ بشر، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بوده که این امر جز با توفیق و تأیید الهی ممکن نیست، بنابراین، تمام خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام ابعاد وجودی امام علیه السلام تبلور دارد و می‌توان اذعان داشت که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیینۀ تمام‌نمای حقّ و تبلور صفات کمال الهی و انسانی است، باید حضرت علی علیه السلام را نیز آیینۀ تمام‌نمای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانست. پس حضرت علی علیه السلام اسوه و الگوی کامل انسانیت و کمالات پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و برترین و جامع‌ترین سرمشق زندگی، برای رهروان‌شان هستند. توجه به زندگی و رفتار و کردار ایشان، رهنمودی عالی برای زندگی بشریت است. بنابراین ضرورت ایجاد می‌کرد که حضرت با بیانات شیوای خود به عنوان یک الگوی برجسته که نمودار خصایص و ویژگی‌های انسان کامل است، خود را برای مردم معرفی کرده و به آن‌ها بشناسانند که در زیر به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های حضرت اشاره می‌شود.

ایمان امام علیه السلام

آنچه آدمی را می‌تواند به سرحدّ کمال برساند و پایه و مایه انسانیت، شرف و تعالی او شود، ایمان است. ایمان حضرت علیه السلام چنان با قلب و روح او در آمیخته که از عین‌الیقین هم فراتر رفته، به گونه‌ای که می‌فرمایند:

مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتَهُ^۱؛ چه از آن روز که حقّ را دیدم، در آن دو دل نگر دیدم.
 وَأَنْتَ لَعَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَمِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي وَأَنْتَ لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقَطْءُ لَقَطًا^۲؛ و من بر پی
 آن نشان‌ها می‌روم که پروردگارم نهاده و آن راه را می‌پویم که رسول خدا گشاده. راه راست
 حقّ را گام به گام می‌پیمایم و آن را از کوره راه باطل جدا می‌نمایم.

۱. همان، خطبه ۴، ص ۵۱.

۲. همان، خطبه ۹۷، ص ۱۴۲.



لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا از دَدْتُ يَيقِينًا؛^۱ اگر پرده‌ها برداشته شود چیزی به یقین من افزوده نمی شود. مفهوم فرمایشات حضرت آن است که من به مرحله یقین رسیده‌ام که حجاب‌های عالم را دریده‌ام و نور بصیرت و عرفان از ماورای همه این تعلقات گذشته و به جان جهان رسیده است. بی تردید به خاطر برخورداری از ایمانی چنین راسخ بود که در همان اوان راه، از سوی پیامبر ﷺ به عنوان جانشین و خلیفه ایشان معرفی شدند.^۲ بنابراین، باید الگو و سرمشق مردم قرار گیرد.

زهد و دنیاگریزی امام ﷺ

یکی از مهم‌ترین موضوعات نهج البلاغه زهد و ترک دنیا است که امام ﷺ به صورت همه‌جانبه به آن پرداخته‌اند. زاهد دلبستگی‌های معنوی و اخروی داشته و به مظاهر زندگی بی‌اعتنا است. به عبارت دیگر در زندگی عملی خویش، سادگی و قناعت را پیشه ساخته و از تجمل و لذت‌گرایی پرهیز کرده است. سرور پرهیزگاران در فرازی از نهج البلاغه زهد خود را چنین ترسیم کرده‌اند:

وَ اللَّهُ لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرِيَّ؛^۳ به خدا که این جامه پشمین خود را چندان پینه کردم که از پینه‌کننده شرمساری بردم. یکی به من گفت: «آن را دور نمی افکنی» گفتم: از من دور شو که:

زر کامل عیار از بوته بی‌غش چهره افروزد دل صاحب نظر را سرخ، روز امتحان بینی چنین به نظر می‌رسد که زهد حضرت پس از به دست گرفتن خلافت در مقایسه با قبل، شدت بیشتری دارد. امام سر این شدت زهد را الگو بودن زندگی پیشوایان برای عامه مردم می‌دانند. حضرت ﷺ پیوسته مردم را از دنیاپرستی و دنیای مذموم باز می‌داشتند و به سوی دنیای ممدوح فرا می‌خواندند. خود حضرت می‌فرمایند:

وَ اِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَاهَوْنٌ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَلَّذِي لَا تَبْقَى نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلْزَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ؛^۴، و دنیای شما نزد من خوارتر است از

۱. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد؛ پیشین؛ ص ۵۶۶.

۲. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار، پیشین؛ ج ۲۸، ص ۲۷۲؛ پیامبر اکرم ﷺ در حدیث «بدء الدعوة» خطاب به اطرافیان و خویشان خود فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاَسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا».

۳. سید رضی، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح؛ پیشین؛ خطبه ۱۶۰، ص ۲۲۹.

۴. همان، کلام ۲۲۴، ص ۳۴۷.



برگی در دهان ملخ که آن را می‌خاید و طعمه خود می‌نماید. علی را چه کار با نعمتی که نباید و لذتی که به سر آید، پناه می‌بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزش‌ها و از او یاری می‌خواهیم

با توجه به موارد مذکور، امام علیه السلام نمونه‌ی اعلا‌ی زهد و پارسایی بوده که به حداقل زندگی قناعت و لذت‌های اخروی را به لذت‌های زودگذر دنیوی ترجیح می‌دادند و در مقابل نعمت‌های خدا، شکرگزار و پیوسته به عبادت خالصانه خود می‌پرداختند؛ در حالی که ایشان می‌توانستند از لذت‌های دنیا بهره ببرند.

علم امام علیه السلام

امیر مؤمنان علیه السلام منبع و سرچشمه‌ی علوم و معارف بودند، به طوری که مخالف و موافق، همه معترف به علوم و معارف ایشان هستند. علوم ایشان اکتسابی نبوده، بلکه علوم لدنی است که از تعلیمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشأت می‌گیرد.

إيها الناس سلوني قبل ان تفقدوني فلانا بطرق السماء اعلم مني بطرق الأرض^۱؛ مردم از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌دانم.

این عبارت نشانگر مراتب دانش امام علیه السلام است که مرزهای زمینیان را در می‌نوردد و به آسمان و آسمانیان می‌رسد. همچنین در خطبه‌ی شفشقیه فرمودند:

يُنحدر عني السيل ولا يرقى إلي الطير^۲؛ کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قلّه‌ام گریزان.

حضرت با این عبارت به علم انبوه خویش اشاره دارند که چون سیل از قلّه کوهسار وجود ایشان سرازیر است و در دامنه کوهسار وجودشان، مردم را سیراب می‌کنند و نیز اندیشه بلندپرواز اندیشمندان، به قلّه شامخ اندیشه ایشان نمی‌رسد.

با توجه به مطالب مذکور باید اذعان داشت که علم بی‌کران امام علیه السلام، علم لدنی بوده که خارج از حیطة فهم و درک و اندیشه انسان‌ها است و قابل مقایسه با علم بشری نیست.

۱. همان، خطبه‌ی ۱۸۹، ص ۲۸۰.

۲. همان، خطبه‌ی ۳، ص ۴۸.



عدالت امام علیه السلام

نگاه امام علیه السلام به مقوله عدالت، ریشه در جهان بینی الهی دارد و قراردادی نیست. مقوله ای که ذات هستی، حامل آن بوده و بر سراسر وجود ساری و جاری است. هدف امام در حکومت، اجرای پایدار ارزش های الهی و خدمت صادقانه به مردم برای استقرار عدالت بوده است. عدالت حضرت به گونه ای بود که می گفتند: امام از شدت عدالت در محراب نمازش شهید شد. حضرت در توصیف عدالت خود می فرمایند:

وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا عَلَى أَنْ اعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ اسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛^۱ به خدا، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهاست به من دهند، تا خدا را

نافرمانی نایم و پوست جوی را از مورچه ای به ناروا بربایم، چنین نخواهم کرد.^۲

سیاست اقتصادی حضرت نیز بر عدالت بود که بیت المال را به طور مساوی بین مردم تقسیم کند، حتی درباره اموال فراوان بیت المال که عثمان به بعضی از خویشاوندان خود بخشیده بود، می فرمایند:

وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْأَمْوَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مِنْ صَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ اضْيِيقٌ؛^۳ به خدا، اگر بینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می گردانم که در عدالت گشایش است و آن که عدالت را بر نتابد، ستم را سخت تر یابد

با توجه به موارد فوق می توان دریافت که امام علیه السلام نخستین نمونه و الگوی عدالت است که نه تنها در دوران حکومت، بلکه در تمام حیات خود به عدالت عشق ورزیده و همواره بر محور آن گام نهاده و عدالت، در تمام عرصه های زندگی فردی و اجتماعی ایشان تجلی یافته است. لذا امام با عبارات شیوای خود، چنین الگویی را برای مردم معرفی می کنند.

شجاعت امام علیه السلام

شجاعت، رشادت، استقامت و پایداری امام علیه السلام، ایشان را الگویی والا برای مردم قرار داده است. بهترین مجاهد در راه خدا و پیامبر، عزیزترین سرمایه یعنی جان خود را در راه خدا، اسلام، پیامبر خدا و برای نجات انسان ها به خطر می اندازد و این نشانه بالاترین ایثار و فداکاری او است. امام علیه السلام که در این صفت برجسته گوی سبقت را از دیگران ربوده است، در توصیف شجاعت خویش می فرمایند:

۱. همان، کلام ۲۲۴، ص ۳۴۷.

۲. همان، کلام ۲۲۴، ص ۴۶۱.

۳. همان، خطبه ۱۵، ص ۵۷؛ خطبه ۱۲۶ نیز درباره عدالت اقتصادی امام علیه السلام است.

أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَالِ كَيْلِ الْعَرَبِ وَكَسَّرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ^۱! من در خردی،
بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان ربیعه و مضر را هلاک ساختم.

بنابراین، حضرت همیشه در تمام مراحل زندگی، شجاعت، جهاد، ایثار، فداکاری و ... پیش گام بوده
و بهترین الگوی راستین برای پیروی مردم هستند.

شفاف‌سازی اطلاعات به مردم

امام علیه السلام در همهٔ امور سیاسی و حکومتی به مردم اطلاعات صحیح داده و معمولاً حوادث و مسائل
مهم جامعه را برای مردم تشریح می‌کردند و برخورداری مردم از اطلاعات صحیح و شفاف را حق آنان
می‌دانستند.

از جمله سخنان حضرت است در این باره که:

أَلَا وَ أَنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا اخْتَجِرَ دُونَكُمْ سِرًّا أَلَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا اطْوَى دُونَكُمْ أَمْرًا أَلَّا فِي
حُكْمٍ ...^۲ بدانید حق شما است بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز راز جنگ که از
پوشاندن آن ناگزیریم، و کاری را جز در حکم شرع بی‌رأی زدن با شما انجام ندهم ...

امام علی علیه السلام در تعامل با مردم، با ارائهٔ اطلاعات شفاف، درصدد هدایت رفتار و عملکرد آنها در
راستای تحقق اهداف نظام اسلامی بودند. ساز و کار شفاف‌سازی، سبب می‌شد تا همه افراد، آگاهانه
رفتاری را برگزینند که در راستای تحقق اهداف نظام اسلامی باشد و نیز از بروز انحرافات که مردم را از
همراهی با زمامداران اسلامی باز می‌دارد، جلوگیری کنند.

بنابراین، حضرت با توجه به این که به عنوان حجت الهی، وظیفهٔ تبیین دستورات الهی و هدایت مردم
به راه راست را داشتند و خود نیز الگوی کامل انسانیت و کمالات بودند، مجبور بودند به طریقی خود را
برای مردم بشناسانند. پس لازم بود در بیانات خود، گوشه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی خود را برای مردم
بازگو فرمایند تا این که مردم با تأسی و الگو قرار دادن ایشان در تمام جوانب زندگی اجتماعی، فرهنگی،
اقتصادی، سیاسی خود و جامعه، مدیریت و سازماندهی درست داشته باشند و بدین طریق زمینه‌های رشد
و شکوفایی آنها فراهم شده، به سوی هدایت گام بردارند و به رستگاری هر دو جهان (دنیا و آخرت)
برسند.

۱. همان، خطبهٔ ۱۹۲، ص ۳۰۰.

۲. همان، نامهٔ ۵۰، ص ۴۲۴.





نتیجه‌گیری

حضرت علی علیه السلام به عنوان حجت الهی، وظیفه و مسئولیت هدایت مردم را بر عهده داشتند و برای معرفی و شناساندن خود، مجبور بودند ویژگی‌های شخصیتی خود را بیان کنند تا به عنوان یک الگوی کامل، بستر هدایت مردم فراهم شود. بیانات حضرت همواره با بینش و بصیرت کامل و بر اساس حکمت‌هایی برای روشنگری مردم بوده است. امام در قالب سخنان تمجیدآمیز و با ذکر نعمت‌های خداوند، در واقع مراتب قدردانی از خداوند و حبّ و بندگی خالصانه به درگاه او را، با هدف ادای حقّ نعمت الهی و غافل نبودن از آن، بیان می‌فرمودند.

سیاری از وقایع و حقایق تاریخی، در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته بود که امام باید این حقایق را برای مردم روشن و آشکار می‌کردند. از جمله این موارد، غصب حقّ الهی حضرت توسط خلفای پیشین و کنار گذاشتن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جایگزینی سیره شیخین به جای آن و نیز جدایی و تجزیه قرآن از احادیث پیامبر و جلوگیری از تفسیر قرآن بود. بنابراین، بدعت به جای سنت قرار گرفته و ارزش‌ها به ضد ارزش و بالعکس تبدیل شده بود.

حضرت با بیانات والای خود در مقابل اتهامات وارد بر ایشان، روشنگری کردند که این خلفا بودند که بر ایشان رشک و حسد می‌بردند، چنان‌که در تاریخ ثبت است و قتل عثمان با بسترسازی خود اتهام‌زندگان (معاویه و منحرفان) و همراهی خوارج که متأسفانه فریب تحریکات معاویه و ایادی او را خوردند، صورت گرفته است.

حضرت به عنوان الگوی کامل انسانیت و کمالات، با ذکر ویژگی‌های شخصیتی خود، در تمام ابعاد زندگی (اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی) در صدد معرفی خود به مردم و به ویژه جوانان بودند تا با تأسی به زندگی و عملکرد ایشان در تمام جوانب زندگی و رهنمودهای ارزنده حضرت، به سوی زندگی انسانی و کمالات گام برداشته و سعادت دنیوی و اخروی برایشان فراهم شود. بنابراین، بیانات ستایش‌آمیز امام علیه السلام، از باب ذکر نعمت‌های خداوند، بیان حقایق تاریخی و دفاع از خود و معرفی الگوی کامل برای هدایت مردم بوده که نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه بسیار بجا و شایسته و به مقتضای حال و ضرورت بوده است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. آیتی، عبدالمحمّد؛ ترجمه قرآن؛ تهران: انتشارات سروش، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ ش
۳. ابن ابی الحدید، عزّالدّین ابوحامد؛ شرح نهج البلاغه، تصحیح محمّد ابوالفضل ابراهیم؛ قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۳۷؛ ۲۰ ج
۴. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی؛ تحف العقول، تحقیق علی اکبر غفّاری؛ قم: جامعه مدرّسین، چاپ دوّم، ۱۴۰۴/۱۳۶۳ ش
۵. ابن طاووس، علی بن موسی؛ الطرائف، ترجمه داود الهامی؛ قم: نشر نوید اسلام، چاپ دوّم، ۱۳۷۴ ش
۶. ابن فارس، احمد بن فارس؛ معجم مقاییس اللغة، عبدالسلام محمّد، هارون؛ قم: نشر مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ؛ ۶ ج
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمّد؛ غررالحکم و دررالکلم، تصحیح سیّد مهدی رجایی؛ قم: دار الکتاب الاسلامی، چاپ دوّم، ۱۴۱۰هـ
۸. جعفری، یعقوب؛ تفسیر کوثر؛ قم: نشر هجرت، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش؛ ۶ ج
۹. جوادی آملی، عبدالله؛ مراحل اخلاق در قرآن کریم (تفسیر موضوعی قرآن کریم)؛ قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش
۱۰. خوانساری، جمال الدّین محمّد؛ شرح بر غرر الحکم و دررالکلم، تصحیح میرجلال الدّین حسینی ارموی محدّث؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ش؛ ۷ ج
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمّد؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی؛ تهران: نشر مرتضوی، چاپ دوّم، ۱۳۷۴ ش؛ ۴ ج
۱۲. رضی، محمد بن الحسین؛ نهج البلاغه، ترجمه محمّد دشتی؛ قم: مؤسسه انتشارات مشهور، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش
۱۳. _____؛ نهج البلاغه، ترجمه سیّدجعفر شهیدی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۴ ش
۱۴. _____؛ نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح؛ قم: مؤسسه دار الهجره، چاپ اول، بی تا
۱۵. _____؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، ترجمه سید علی نقی فیض الاسلام؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام، چاپ پنجم، ۱۳۷۹ ش؛ ۲ ج
۱۶. منسوب به الامام الصادق، جعفر بن محمد علیه السلام؛ مصباح الشریعه، ترجمه حسن مصطفوی؛ تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، ۱۳۶۰ ش
۱۷. طبری آملی کبیر، محمّد بن جریر بن رستم؛ المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب علیه السلام، تحقیق احمد محمودی؛ قم: نشر کوشان پور، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ





۱۸. کراجکی، محمد بن علی؛ الرسالة العلویة فی فضل امیر المؤمنین علیه السلام علی سائر البریه، تحقیق عبد العزیز کریمی؛ قم: نشر دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۷هـ
۱۹. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار، تصحیح جمعی از محققان؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق؛ ۱۱۱ ج
۲۰. محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۷۷ ش؛ ۱۳ ج
۲۱. مصطفوی، حسن؛ تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش؛ ۲ ج
۲۳. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله؛ منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تحقیق ابراهیم میانجی، ترجمه حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای؛ تهران: مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۰هـ؛ ۲۱ ج

نرم افزارها

۱. جامع الاحادیث ۳/۵ نور
۲. جامع التفسیر نور
۳. مکتبه اهل البيت علیهم السلام
۴. منهج التور (دانش نامه علوی)